

<https://www.aftabekherad.ir>

Religious Discourse, Religious Practice Pattern and Its Obstacles in Iranian Society

Social Section

Received: 2020/10/20

Accepted: 2020/11/01

Abstract

Religion and religious practice in the modern world have encountered gaps, changes, and disorders that require reflection and rethinking both from a descriptive perspective and from an analytical perspective, a careful epistemological reexamination. Iranian society has also been affected by this situation over the past 4 decades, and evidence and signs, as well as some actions and metaphors, indicate that religious patterns, religious practice areas, and the “religious field” in general have undergone changes. The presence of diverse actors, intra-religious and intra-discursive critiques, along with extra-religious and extra-discursive extensions, the emergence of new neo-religious alternatives, religious innovations, the impact of scientific, historical, and technological trends, and the access and effectiveness of various currents have confronted the religious field and religious practice in Iranian society with challenges, developments, and symbols that require careful reexamination. This article attempts to analyze and reexamine the role of factors such as epistemic gaps, discursive conflict in social fields, the disconnect between religion and culture, increasing secularism and its effects, and pervasive and accelerated scientism on religious trends and processes, as well as the pattern of religious practice in Iranian society.

Keywords: Religion, religious practice, religious field, knowledge, culture, secularism, pragmatism.

گفتمان دینی، الگوی دین‌ورزی و موانع آن در جامعه ایران

بخش اجتماعی

تاریخ دریافت: ۱۳۹۹/۰۸/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۳۰

چکیده

دین و دین‌ورزی در جهان جدید با شکاف‌ها، تغییرات و اختلالاتی مواجه شده است که هم از بعد توصیفی نیازمند تأمل و بازاندیشی است و هم از نگاه تحلیلی، ضرورت بازکاوی دقیق معرفت‌شناختی دارد. جامعه ایران نیز طی ۴ دهه گذشته از این وضعیت متأثر گردیده و شواهد و نشانه‌ها و همچنین برخی کنش‌ها و استعارات نشان‌دهنده آن است که الگوهای دینی، عرصه‌های دین‌ورزی و بطور کلی، «میدان دینی» دچار تحولاتی گردیده است. حضور بازیگران متنوع، نقدهای درون‌دینی و درون‌گفتمانی، در کنار تعریضات برون‌دینی و برون‌گفتمانی، بروز آلترناتیوهای نوین نودینی، نواندیشی‌های دینی، تأثیر روندهای علمی، تاریخی و تکنولوژیک و دسترسی‌ها و اثربخشی‌های جریان‌های مختلف، میدان دینی و دین‌ورزی در جامعه ایران را با چالش‌ها، تحولات و نمادهایی مواجه ساخته است که مستلزم بازکاوی دقیق است. در این مقاله تلاش شده است نقش عواملی همچون خلاءهای معرفتی، تضاد گفتمانی در میدان‌های اجتماعی، گسست بین دین و فرهنگ، سکولاریزم فزاینده و آثار آن، علم‌گرایی فراگیر و شتابناک را بر روند و فرایندهای دینی و همچنین الگوی دین‌ورزی در جامعه ایران مورد تحلیل و بازکاوی قرار دهد.

کلیدواژه‌ها: دین، دین‌ورزی، میدان دینی، معرفت، فرهنگ، سکولاریزم، علم‌گرایی.

مقدمه

جهان جدید، جهان اندیشه‌ها، نقدها، بازاندیشی‌ها، شک‌ورزی و تردید، بازآفرینی و بازنقد است. انسان جدید از جهات مختلف با پیشینیان خود متفاوت است، اما شاید یکی از مهمترین وجوه تمایزش در نوع، میزان و چگونگی اندیشه‌ورزی و خردورزی عاری از وابستگی است. انسان مدرن، انسان کلیات و جزئیات است، نه خود را محدود به کلیات و اصول انتزاعی می‌نماید و نه از آن درمی‌گذرد. و در عین توجه به جزئیات و بازکاوی، آن را برای خویش در نقش یک پارادایم، یک الگو و سرمشق انگیزشی، معرفت‌شناختی و روش‌شناختی تعریف می‌نماید. انسان جدید بویژه نسل جوان شک‌ورزان با پدیده‌ها برخورد می‌کند و در رویکرد در پی آن است که گزینشگر باشد تا مقلد و پیرو، به عقل خویش اتکاء کند تا صرفاً به احساسش، نقد نماید تا اینکه بدون تأمل چیزی را برگزیند. این بدان معنا نیست که امروز عقلانیت در تمام شئون و عرصه‌های زندگی بشر ریشه دوانیده و انسان امروز آگاه‌تر و هوشمندانه‌تر زندگی می‌کند و بنابراین زیست بهتر و آرامتری را تجربه می‌نماید. انسان امروز، در معرض چندگانگی‌ها، عدم قطعیت‌ها، نسبی‌لندی‌های پر دامنه، نقدورزی‌های مبتنی بر روش‌های متکثر و کثرت‌گرایی‌هایی گوناگون و متنوع در عرصه‌ها و کانون‌های متفاوت گردیده است. سلائق و علائق بشر تنوع یافته و در فرایند شکل‌گیری ذهنیت‌ها و اندیشه‌ها، عوامل و بازیگران متنوعی دخالت می‌نمایند. این وضعیت محدود به عرصه‌ای خاص نیست و در تمامی قلمروهای زندگی، از سبک زندگی تا کنشگری اجتماعی، سیاسی و دینی این شرایط قابل رصد و مشاهده است. پیوستگی‌ها و تأثیرات متقابل اجتماعات بشری که خود در نتیجه دستاوردهای ارتباطی، دچار از جاکندگی شده است، انسجام درونی این اجتماعات را تغییر داده و تمایزات و تفاوت‌ها به شاخصی از زیست جمعی و انتخاب‌های انسان امروز تبدیل گردیده است. این وضعیت گرچه از اجتماعات مدرن آغاز شده است، ولی آثار، شاخص‌ها و پدیدارهای آن به این اجتماعات محدود نمانده و به سرعت و شتابان در اجتماعات پیرامونی پژواک یافته و آثار کارکردی خود را پدیدار می‌سازد. گاهی در اجتماعات پیرامونی، تلاش‌هایی برای حفاظت از الگوهای زیست فرهنگی و هویت معنایی خود انجام می‌گردد، اما سیل خروشان تغییرات و نوآوری‌های تکنولوژیک به گونه‌ایست که این مقاومت‌ها با تهاجمات جدید مواجه و انسان آمیخته با نیازهای ارتباطی را متأثر از خویش می‌نماید و ساخت و بافت جدید، خود را در قالب پارادایم‌های جدید عرضه می‌دارند.

دین و اندیشه دینی نیز در متن این تحولات هستند و ساحت دین نیز از این گونه تحولات متأثر گردیده است. تعاملات و تعاطی بین دینی، گسترش و تبادل اندیشه‌ها و باورها، تبلیغات

پردامنه ادیان، انعکاس بنیان‌های گفتمانی و ایدئولوژیک (که کمتر الگوی دینی دارند)، تبیین‌ها و تئوری‌های علمی (بویژه جامعه‌شناختی و روان‌شناختی)، پژوهش‌های تمایلات فرق و نحله‌های جدید انسان ساخته (و آزادی عمل آنها برای معرفی و انعکاس کنش‌ها و باورهای خود)، نقد و بازاندیشی در الگوهای زندگی، ارتباطی و رفتاری و دهها عامل دیگر، منشاء تأثیرگذاری و بازاندیشی‌هایی در الگوهای دینی شده است. بویژه تمایلات سکولاری که در جهان و اجتماعات غربی، به الگو و گفتمان مسلط تبدیل شده است و تمامی ساحت‌های زیستی، ارتباطی و اندیشه‌ای را تحت انقیاد خویش قرار داده است، نوع نگرش و گفتمان‌سازی دینی را نیز متأثر ساخته است. این تأثیرات را می‌توان هم در نوع نگاه به دین و باورهای دینی مشاهده کرد و هم در کنش‌ها، روابط و میزان حضور و تعیین‌کنندگی دین در مناسبات متقابل و گزینش‌های فردی قابل مشاهده است.

در جامعه ایران که نقش دین و باورهای دینی از برجستگی و پذیرش زیادی برخوردار بوده است و بسیاری از مناسبات اجتماعی و فردی متأثر از نظامات معنایی و هنجارهای نمادین دینی بوده است، از این قاعده مستثنی نبوده و می‌توان شاخص‌هایی در آن سراغ گرفت که گویای بروز روندهای جدید در آن است. علیرغم جهد بسیار دین‌یاران و روحانیون، برخی از نسل‌های جدید از خود شاخص‌ها، کنش‌ها و سلائقی را بروز می‌دهند که نشان‌دهنده تغییر در ذائقه‌های اندیشگی و دینی آنان است. تنوع در ارائه معانی دینی، گزینش را برای این نسل‌های نو دشوار ساخته است. ساحت‌های اندیشه‌گی و گفتمانی به عرصه‌ها و موضوعات دینی ورود کرده و الگوهای نوینی از اندیشه دینی را ارائه می‌دهند که گویای تمایزات معرفتی قابل توجهی است. این جدای از تلاش‌هایی است که در فرایندهای سیاسی برای تغییر ذائقه دینی جوانان از طرف جریان‌های دگراندیش طراحی و اجرا می‌شود. این فرایند گاهی این سؤالات را مطرح می‌کند، چرا معانی دینی اینقدر دشوار شده‌اند، چرا توجیحات پیشین در اقناع‌سازی باورها و کنش‌های دینی کفایت لازم را ندارند، چرا بخش‌هایی از جامعه جوان نسبت به الگوهای جاری خردورزی دینی احساس یگانگی نمی‌کنند، چرا ممارست بخش‌هایی از جامعه (هر چند کوچک) جوان برای پیروی از هنجارهای غیردینی و یا نودینی بیش از گرایش آنان برای تبعیت از این هنجارهاست، چرا مناسک و آئین‌های دینی برای بخش‌هایی از نسل‌های تحصیل‌کرده فاقد جذابیت بوده و نوعی تشکیک در برخی از جوانان مشاهده می‌شود. در کنار این نوع ابهامات، سؤالات دیگری قابل طرح است مثل: تشکیکات معرفتی و دینی در کدامیک از اقشار و طبقات اجتماعی قابل مشاهده است، روند آن چگونه است، چه عواملی در آن نقش دارند، چه تعاقب کارکردی بر آن مترتب بوده و منادیان این نوع نگرش‌ها در چه قلب‌هایی افکار و

اندیشه‌های دینی و یا شبه دینی و گفتمانی خود را مطرح می‌سازند. بویژه این سؤال اهمیت زیادی دارد که موانع اصلی دین‌ورزی در جامعه جوان و یا جامعه ایران چیست. آیا تحولات جدید، نوعی انفکاک و تمایزجویی دینی محسوب می‌شود یا اینکه برآمدن الگوهای نوینی از دین‌لندیشی را در این روندها می‌توان مشاهده کرد. آیا ابهام ذاتی معانی دینی، این روند را سبب گردیده است و چون پاسخ‌های درخوری به این سؤالات معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی داده نمی‌شود، این روند را تسهیل کرده است، یا اینکه روندهای تحولی و تنوع اندیشه‌ها و نگرش‌ها، منشاء این نوع تمایزات و یا مفارغت از نگرش‌های سنت دینی پیشین شده است. این مقاله درصدد است با نگاه به جامعه ایران، برخی از عواملی که می‌توانند در تحولات دینی و نگرش‌های معرفتی تأثیرگذار باشند را مورد بازکاوی و تحلیل قرار دهد.

۱- عوامل، موانع و چالش‌های دین‌ورزی

همانطور که بیان شد روند تحولات و شاخص‌های جاری دین‌ورزی در بخش‌هایی از جامعه ایران نشان می‌دهد، تحولاتی در این عرصه در حال وقوع است که گویای معرفت‌ها و نمادهای نوینی از دین‌ورزی در ایران است. در این گزارش تلاش خواهد شد برخی از عواملی که می‌توانند در روند دین‌ورزی جامعه ایران بویژه در نسل جوان به عنوان یک متغیر مؤثر باشند، مورد بحث و بررسی قرار گیرند. نکته قابل ذکر این است که ممکن است عوامل گوناگونی در این زمینه تأثیرگذار باشند، اما این مقاله نقش و تأثیر ۵ عامل را مورد تحلیل و بررسی قرار داده است که در محورهای ذیل مورد بحث قرار گرفته است.

۱-۱- خلاءهای معرفتی

جهان به عصر جدیدی وارد شده است که خردورزی، عقل‌اندیشی، اقناع‌سازی، اندیشه‌ورزی و گزینشگری از ویژگی‌های اساسی آن به شمار می‌رود. خردورزی از مختصات برخوردار است که بویژه با ارزشی به نام «استدلال» پیوند خورده است. این ارزش اساسی حداقل ۳ پایه دارد، «اخلاق»، «منطق» و «معرفت‌شناسی». استدلال برای بشر امروز همراه با اقناع است نه تبعیت و تقلیدپذیری. این وضعیت بویژه برای نسل‌های جدید و تحصیل‌کردگانی که در معرض علم جدید و گفتمان‌های علمی قرار گرفته‌اند، الگو و گفتمانی مسلط است. انسان حق انتخاب و مجاب شدن دارد و همین موجب «دلیل طلب‌شدن» انسان امروزی گردیده است. دین در قالب سنتی، این بُعد از اقناع‌سازی در عرصه عمومی را به این دلیل که اعتقادات بسیار پررنگ بوده است، کمتر مورد توجه قرار داده است. استدلال و دلیل‌آوری منطقی

ارزشمند است، چون برای کشف مجهولات و رازهایی که در بطن حقایق هستی قرار دارد، یک ضرورت است. بنابراین استدلال در ذات و ماهیت خود ارزش معرفت‌شناختی دارد و نتایجی که از این فرایند حاصل می‌آید، زندگی همگانی را با آرامش، پذیرش و عقل جمعی مواجه می‌سازد.

در عین حال انسان مدرن سؤال کننده است و هیچ پدیده‌ای را بدون تأمل نپذیرفته و معتقد به علت‌یابی مبتنی بر علم و تجربه علمی است. تبیین‌های علمی برای امور ملموس، منشاء رشد و اثربخشی این نوع معرفت در جهان بشری گردیده است. در متن چنین الگویی که تجارب ملموس اهمیت یافته است، توجه صرف به تبیین‌های مبتنی بر ماوراء از کارآمدی و اثربخشی کافی برخوردار نیست. در عین حال عقلانیت مدرن در پی آن است که حاصل تلاش، کاوش‌ها و کوشش‌های خود را در همین جهان احساس و مورد مشاهده قرار دهد. این در حالیست که در کانون گفتمان دینی صدق و کذب پدیدارها عموماً و بویژه در حوزه‌های اخلاقی و فقهی به جهانی دیگر ارجاع داده می‌شود. از نتایج دیگر عقلانیت مدرن، تسهیل در روند جهانی شدن است که در عرصه دینی باعث گردیده مرزهای بین ادیان در نتیجه تعامل، ارسال پیام‌های مستمر برای معتقدان دیگر مذاهب و تلاش برای جذب پیروان جدید، تضعیف گردد. در دنیای جدید ادیان نمی‌توانند صرفاً با اتکاء به تعمیق تعارض اعتقادی با دیگر ادیان در نزد پیروان خود پایدار مانده و اعتبار خویش را حفظ نمایند. در کنار این، انسان امروز در پی آن است که درک واقع‌بینانه‌ای از انسان، هستی و خلقت کسب نماید. ابهامات گسترده و ذاتی این نوع مباحث و پاسخ‌های متنوع به این نوع سؤالات و ابهامات، تکثر روایت‌های دینی را با خود به همراه آورده است. در روایت‌های مدرن، انسان جایگاه خود را به عنوان «سوژه» کسب کرده است.

در متن این تحولات «افراد استقلال خود را به منزله سوژه به دست آورده‌اند و مرجعیت را از هر جا که باشد، رد می‌کنند» (آریولژ و دیگران، ۱۳۹۵: ۷۵). تضعیف نفوذ قرآنت‌ها و نهادهای سنتی دینی از آنجا آغاز می‌شود که انسان سوژه شده در پی انتخاب و گزینش و مبدل شدن به یک انسان نوین و معیار آن خردورزی و عقلانیت است، این در حالیست که الگوهای سنتی کماکان به شور، هیجان، عاطفه، تبعیت و تقلید تأکید می‌نمایند.

در جامعه ایران نسبت به دین و تحولات دینی می‌توان این نکته را مورد تأکید قرار داد که کماکان منادیان سنتی دین و گفتمان دینی در موقعیت هژمونیک قرار دارند، اما جریان‌های متفاوتی برآمده‌اند که نقدهای بنیادینی را متوجه این نوع نگرش نموده‌اند. این جریان‌ها هم درون‌دینی هستند و هم برون‌دینی، هم درون‌گفتمانی و هم برون‌گفتمانی. نتیجه این وضعیت

بروز چالش‌های متفاوتی است که امروزه در جامعه ایران به شیوه‌ها و در صورت‌ها و اشکال گوناگون قابل مشاهده است. برخی از چالش‌های ناشی از این فرایند در عناوین ذیل قابل دسته‌بندی است:

۱. ابهام‌ها، سؤالات، تشکیکات و شبهات گوناگونی که یا پاسخ داده نمی‌شوند و یا پاسخ‌ها «درون دینی» است و نمی‌تواند در اقع استدلالی و مجاب‌سازی منطقی و عقلانی نسل‌های جدید تأثیرگذار باشد

۲. تأخر معرفت دینی نسبت به مقولات و پدیدارهای عصری، که موجب بی‌توجهی و یا غفلت و خاموشی در برابر آنان شده است. مقولاتی مثل برابری، عدالت، جنسیت، روابط مجازی، بدن، بازاندیشی، عقلانیت مدرن و معرفت، گفتمان، ایدئولوژی، نسبیّت معرفتی و....

۳. اتکاء بیش از حد به تفکر پیشینیان و عدم مستدل‌سازی توجیحات دینی بر مبنای استدلال، وضعیت و شرایط مدرن، مسائل جدید، فلسفه مدرن و.... این وضعیت باعث گردیده در مقابل بسیاری از مسائل و موضوعات، الگوی سنتی دین‌اندیشی یا ساکت باشد و یا به دلیل تأخر نسبت به بنیان‌ها و چرایی و کارکرد پدیدارها، پاسخ‌های ارائه شده فاقد جذابیت، قدرت و قابلیت اقناعی باشد. آنچه اهمیت دارد این است که صدای تحلیلی و استدلالی و علمی حوزویان به گوش بخش‌های پویا و جستجوگر جامعه نمی‌رسد و یا آنها را اقناع نمی‌کند.

۴. اتکاء بیش از حد به فقه در توجیه پدیدارها و مسائل و مناسبات دنیای جدید؛ در حالیکه جهان جدید و انسان مدرن و انسان تحصیل‌کرده ایرانی در پی اقناع استدلالی و معرفتی و بویژه گفتمانی و کارکردی است. توجیحات ارائه شده از جنب روحانیت و دین‌پاوران (بویژه در عرصه عمومی) عموماً پاسخ‌هایی درون‌دینی از نوع باید و نبایدهای دینی است که در اقناع استدلالی این نسل کارآمدی کامل ندارد.

۵. عدم انعکاس و عدم اثرکارکردی آموزه‌های حوزوی در عرصه‌های کلامی، فلسفی، منطقی، عرفانی و... به بدنه جامعه و محدود شدن معرفت دینی در عرصه عمومی به وعظ و خطابه به جای تواناسازی و پشتوانه‌سازی منطقی و استدلالی برای معارف دینی. در حالیکه در متن حوزه‌های علمیه این پشتوانه‌های علمی - معرفتی وجود دارد و مداوماً به گستره و دامنه آن افزوده می‌گردد، اما یا این پشتوانه‌های نظری به عرصه عمومی منتقل نمی‌شود و یا اینکه به گونه‌ای مغلق و پیچیده و با زبانی غیرمدرن و با مفاهیمی غیرملموس و غیرملموس برای جامعه جوان و تحصیل‌کرده ایران بیان می‌شود که امکان ارتباطی حوزه‌ها با بدنه جامعه را بلاموضوع و با انسداد مواجه می‌سازد. پاسخ‌های درون دینی، عدم بهره‌گیری و بعضاً ناآشنایی با علوم جدید، کم توجهی به نیازهای نسل جدید و عدم آگاهی از دغدغه‌ها و مناقشات امروزی

جامعه نسبت به پدیدارها، منشاء افزایش فاصله و ضعف اثربخشی توجیهات دینی در نسل‌های جدید شده است. این وضعیت نه تنها استدلال‌های دینی برای نسل‌های جدید را عاری از پذیرش و جذابیت کرده است، بلکه نوعی احساس ناهم‌فهمی، گسستگی و احساس فاصله معرفتی را نسبت به منادیان حوزوی در آنان پدید آورده است. زبان و مفاهیم خاص که قدرت هم‌فهمی و تعامل را با انسداد مواجه ساخته است، روند پیوستگی و انتخاب مرجعیت‌های جدید برای پاسخ به دغدغه‌های دینی را تسهیل کرده است.

معرفت و آگاهی، امر اجتماعی شده و عصری است که از پیوند فرهنگ، جامعه و شخصیت حاصل می‌آید. فرهنگ غالب و حاکم بر جامعه است که بخشی از معرفت عمومی را برساخته و به واقعیتی اجتماعی و فرهنگی تبدیل می‌نماید. این آگاهی عرصه‌ها و حوزه‌های متفاوت زندگی اعم از سیاست، هویت، دین و باورهای دینی را شامل می‌شود. آگاهی دینی صرفاً از آموزش و یا جامعه‌پذیری اولیه دینی حاصل نمی‌آید، بلکه روزآمدی، کارآمدی بنیانهای عقلانی و استدلالی، باور عملی متدینان، پاسخگویی عقلانی و هوشمندانه به نیازهای معرفتی و هستی‌شناختی و بویژه دریافت مرجعیت‌های اجتماعی از دین و باورهای دینی که در قالب‌های متفاوت به جامعه ارائه می‌شود، نقش بنیادینی در پذیرش و یا امتناع اندیشه و باورهای دینی دارد. در حقیقت این آگاهی اجتماعی است که قدرت انطباق افراد با موضوعات و پدیدارهای اجتماعی - فرهنگی را سامان داده و یا دچار دگرگونی می‌نماید. «ظرفیت آگاهی است که به انسانها اجازه می‌دهد به تدریج با یک واقعیت خارجی سازش کنند و با آن به عنوان یک وسیله‌ای برای رسیدن به اهدافشان انطباق یابند» (اسکات، ۱۳۹۸: ۳۴۷).

پذیرش باورهای دینی از فرایند آگاهی دریافت شده از محیط اجتماعی، مرجعیت‌های پذیرفته شده، ارزیابی از منادیان و باور درونی آنان، کارآمدی معرفت و الگوهای ارائه شده، ... حاصل می‌آید. امروزه کسب آگاهی‌های دینی نیز صرفاً از طریق کانون‌ها، مربیان و یا آئین‌های سنتی حاصل نمی‌آید، بلکه کانون‌ها و بازیگران جدیدی داعیه‌دار الگوهای نوین دینی، شبه دینی یا فرادینی شده‌اند، که با اتکاء به ابزارها و تکنیک‌های نوین با نسل جدید جامعه ایران ارتباط برقرار کرده و ضمن تشکیک در باورهای دینی پیشین، الگوهای نوپدید را القاء و نظام معرفتی و گفتمان دینی نسل جدید را با دگرگونی مواجه می‌سازند. شبکه‌های اجتماعی، اجتماعات کوچک شبه دینی، کانون‌های دارای تمایل به جنبش‌های نودینی، عضویت در گروه‌های تلگرامی و...، منشاء آگاهی‌ها و معرفت‌های نوینی نسبت به دین گردیده که انگاره پیشین و معرفت نخستین نسل جدید از دین و باورهای دینی را با تمایز و تغییر مواجه ساخته است. «نظریه پردازان جماعت نشان داده‌اند که حضور فیزیکی صرف دیگران، افراد را به فکر،

احساس و عمل کردن به طور متفاوت از شیوه‌هایی که آنها در تنهایی هستند سوق می‌دهد. نفوذ میان‌فردی افراد، مستقل از عضویت گروه اجتماعی‌شان، تلقین‌پذیری فزاینده‌ای را به وجود می‌آورد» (Greenspan, 2004: 162). اما این الگوها هنگامی قدرت اثربخشی می‌یابند که با جذابیت و مشارکت بیشتری همراه باشد: «تأثیرات جمعی می‌توانند جایی تقویت شوند که شعائر، فصاحت، بلاغت، ... قادر به تأکید بر روح جمعی و هدف گروهی باشند» (اسکات: ۳۷۳). آنچه امروز در روندهای مذهبی بازیگران غیرسنتی و مدرن و الگوهای رفتاری آنان مشاهده می‌شود، تأکید بر نشانه‌های مبتنی بر لذت، عقلانیت، علوم و تئوری‌های جدید، خردورزی و مبتنی بر مباحث و نظریات مدرن در عرصه‌های علوم انسانی بویژه جامعه‌شناسی، فلسفه، روانشناسی و علوم رفتاری است. این الگوها به دلیل پشتوانه‌های بیان شده و یا ظاهراً بهره‌مند از قدرت استدلال و پذیرش در جهان مدرن و تبلیغ از جنب مرجعیت‌های جدید و پیوستگی با لذت و مشارکت، زمینه جذب بیشتری داشته و موجب افزایش فاصله نسل‌های جدید از معرفت پیشینی مبتنی بر دین و باورهای سنتی دینی می‌گردد. چنین وابستگی‌هایی به مرجعیت‌های جدید که می‌توانند در قالب افراد و یا گروه‌های اجتماعی باشند، بنیان جدیدی برای هویت‌یابی نوین است. عضویت در چنین گروه‌هایی میل به واگذاری قضاوت و تبعیت به نفع ترجیحات گروهی می‌گردد، که به تعبیر پارسونز نوعی هویت‌یابی جدید محسوب می‌شود: «واگذاری قضاوت فردی به نفع ترجیحات عقاید گروه، آزادی انرژی غریزی را امکان‌پذیر می‌سازد. این امر به یک فرایند «تعیین هویت»^۱ مبتنی است که در آن «دیگری» به عنوان یک «ایده‌ال» یا «الگویی» برای تقلید کردن تلقی می‌شود» (Parsons, et al., 1951b).

بنابراین این الگوهای جدید که ساختار هویت و نظام معرفتی نسل‌های جدید را تحت تأثیر قرار می‌دهند، در قامت مرجعیت‌های جدید و یا بدلیل‌های دینی‌ای قرار می‌گیرند که معیارهای دین‌ورزی نسل‌های جدید را تغییر و منشاء بدبینی و بی‌اعتمادی به باورهای دینی و یا الگوهای اصیل دینی می‌گردند.

به تعبیر شهید مطهری، الگوی آموزشی و معرفت‌آموزی دینی باید مبتنی بر «تعلیم» و «تفکر» باشد، که امروز این خلاء کاملاً محسوس است: «امروزه الگوی تعلیم آموزه‌های دینی نه تعلیم است و نه تفکر» (مطهری، ۱۳۹۵: ۵۳۶). غفلت و یا بی‌توجهی به معرفت‌آموزی و انتقال الگوهای دینی در فرایند جامعه‌پذیری دینی نسل‌های جدید و تأکید یک‌جانبه، فرمالیستی و مبتنی بر احساس و یا اجبار و فشار و یا عاری از روح استدلال که همراه با اقتناع، زیبایی‌شناسی، پذیرش، گفتگو، نقد و بازاندیشی نباشد، دارای آثار معکوس بوده و نوعی دین‌گریزی را سبب

^۱. Identification

می‌گردد که نمونه‌ها و نمودهای آن را امروزه می‌توان در نسل‌های جدید و نحوه واکنش آنان به تعلیمات دینی، کلاس‌های تعلیمات دینی و نوع برخورد با کتاب دینی در دانش‌آموزان دوره‌های دبیرستانی، مورد مشاهده قرار داد.

مجموعه شاخص‌ها و گرایش‌ها بر مبنای پژوهش‌های انجام شده گویای آن است که نسل جدید استدلال را بیش از تقلید، مجاب‌سازی و اقناع را بیش از نگرش‌های تعصب‌آمیز، فهم را بیش از پذیرش بدون تأمل، صلح را بیش از جنگ، وفاق را بیش از تعارض، زندگی را بیش از آرمان، همگرایی را بیش از واگرایی، گفتگو و تفاهم را بیش از رقابت و تضاد، ... مورد توجه و تأکید دارد. گفتمان‌های دینی که خالی از چنین روحی باشد و این دال‌ها را در نظامات گفتمانی خود مفصل‌بندی نکند، در ایجاد ارتباط و انتقال معارف دینی دچار خلل می‌گردد. این وضعیت را نه می‌توان ناشی از کاهش ارزش‌های دینی در نزد این نسل و اقشار جوان دانست و نه ناشی از نفوذ پیشینی جریانات ضد‌دین و یا معارضان دینی، بلکه این «روح زمانه» است که مبتنی بر دانش، روش‌شناسی جدید، نظام نظری و الگوهای رفتاری است که به مرور در ساختار هنجاری، معرفتی و شناختی نسل‌های جدید استیلا یافته است. بنابراین می‌توان بخشی از این تحولات را ناشی از ضعف‌های روش‌شناختی‌ای دانست که منادیان و مروّجان دینی به دلیل تأخر در شناخت از روند تغییر و تجارب نوین بشری در حوزه‌های علمی و پژوهشی، به آن مبتلا شده‌اند. جریان‌های نوپدید با اتکاء به الگوهای نو که از کارآمدی بیشتری برخوردارند، مناسبات دینی خود را سامان می‌دهند که هم از قدرت ارتباطی قوی‌تری برخوردار است و هم به دلیل تلفیق هنر، اندیشه، اخلاق و دین، ادبیات، فلسفه، تئوری‌های مدرن و به عاریه گرفتن نظریات جدید، از توان مجاب‌سازی برخوردار گردیده‌اند.

۲-۱- تضاد گفتمانی در میدان‌های اجتماعی

جهان و جامعه جدید را می‌توان مرکب از میدان‌های اجتماعی^۱ دانست که کانونی برای تعامل، تغییر، تضاد، واسازی و برسازی الگوها، معیارها و نظامات معرفتی، ارتباطی و گفتمانی هستند. آنچه در میدان جریان دارد تلاش افراد، گفتمان‌ها و جریان‌هاست که درصدد هستند بیشترین «نفوذ»، «قدرت» و «سرمایه» را حاصل آورند. در حقیقت میدان در نقش زمینه و کانونی است که افراد تلاش دارند بیشترین سهم از سرمایه بویژه سرمایه‌های نمادین، فرهنگی و اجتماعی و با اتکاء آن بیشترین سهم از قدرت و هژمونی را به دست آورند «چیزی که در میدان بر سر آن بازی می‌شود، افزودن سرمایه است، سرمایه هم روند و هم محصول یک میدان

^۱ . Social Fields

است» (گرانفل، ۱۳۹۳: ۱۲۹). در عین حال کسانی که به میدان‌های اجتماعی وارد می‌گردند با خود سرمایه‌هایی را حمل می‌کنند که می‌تواند موقعیت آنها را در میدان تقویت و منبع بزرگی برای جذب سرمایه‌های جدید و در نتیجه نفوذ و قدرت افزونتر باشد. در میدان همیشه یک گروه غلب و گروهی مغلوبند، و آنچه موجب این برتری و یا موقعیت ضعیف‌تر می‌شود، میزان سرمایه‌ای است که افراد یا جریان‌ها کسب می‌کنند. همگان در پی آن هستند سهم بیشتری از قدرت را کسب کنند و این فرایند به ستیز و مبارزه‌ای دائمی و مستمر که گاهی علنی و گاهی بسیار نرم و مخفی است، تبدیل می‌شود. «فضای اجتماعی ساخته شده، میدانی از نیروها، میدان قدرت است. این فضا شامل افرادی است که غالبند و افرادی که مغلوب شده‌اند. در این فضا روابط نابرابری به صورت ثابت وجود دارد. فضایی که در عین حال عاملان نخست در آن برای تغییر یا حفظ میدان تلاش می‌کنند. همه افراد در این جهان از طریق رقابت به قدرتی نسبی دست می‌یابند. این قدرت است که جایگاهشان را در میدان نشان داده و در نتیجه تدابیر و اقدامات ممکن، آنان را تعریف می‌کند» (Bourdieu, 1998b: 40). بنابراین میدان، عرصه «مبارزه» است و تلاش و پویایی برای غلبه و هژمونی. «بورديو میدان را به صورتی تنازع‌آمیز^۱ و عرصه‌ستیز^۲ در نظر می‌گیرد» (گرانفل: ۱۴۲). مبارزه و ستیزی نمادین^۳، ستیزی برای اثبات برتری، ستیزی برای استیلای گفتمانی، ستیز برای کسب سرمایه اجتماعی، نمادین و فرهنگی بیشتر و ستیزی برای کسب قدرت افزونتر در نتیجه امکان حفظ و تداوم موقعیت تسلط خود بر میدان. وجود افراد، جریان‌ها، گفتمان‌ها و طبقات متفاوت در میدان‌های اجتماعی میل به «تمایز» را در آنها به یک الگوی غالب مبدل می‌سازد و تلاش برای اثبات و برتری تمایز، میدان را به عرصه چندگانگی، تضاد، رقابت و چیرگی مبدل می‌سازد. چرا که جریان‌ها و افراد حاضر در میدان «فرهنگ‌های متفاوتی دارند و «تمایز» از اینجا برمی‌خیزد. البته این تضادها می‌توانند به نقطه کانونی ستیز نمادین مبدل شوند (ستیز برای تمایز) در این ستیز اعضای گروه به دنبال اثبات برتری فرهنگی خود و نیز کسب تأیید رسمی برای آن هستند» (گرانفل: ۱۶۳). کسانی که قدرت، چیرگی و سرمایه بیشتری در میدان کسب می‌کنند، می‌توانند عادت‌واره‌های^۴ بیشتری را ارائه و آنها را به الگوی رفتاری تبدیل نمایند و همین عادت‌واره‌هاست که عامل پیوند و اشتراک است. «عاملان اجتماعی از طریق انطباق با عادت‌واره‌های میدان به منش مشترکی دست می‌یابند. آنها به باورهایی می‌رسند که برای آنها نیاز به اثبات ندارد» (همان: ۱۱۷). و این عادت‌واره‌هایی که جبر و استیلای خود را در قالب الگوهای رفتاری و ارتباطی اعمال می‌نمایند،

^۱ . Antagonistic

^۲ . Struggle

^۳ . Symbolic Struggle

^۴ . Habitus

بدون اینکه اعضای حاضر در میدان به آنها احساس دوگانگی و جبر نمایند. «عادت‌واره‌ها پیوسته جبرهای حاکم بر ما را با نهادینه کردن، «انتخابی که انجام می‌دهیم» به فضیلت تبدیل می‌کنند. این انتخاب‌ها با شرایطی که عادت‌واره محصول آن است، مطابقت دارند» (Bourdieu, 1984: 170).

مبارزه در میدان امری دائمی است و هرگز توقف ندارد، مبارزه بین تازه‌واردان با کسانی که در میدان حضور داشته‌اند، مبارزه برای بهره‌مندی از سهمی از قدرت و سرمایه، مبارزه بین کسانی که صاحب قدرت و سرمایه هستند با کسانی که از آن سهمی ندارند، مبارزه برای جایگزینی الگوها، گفتمان‌ها و عادت‌واره‌های نو به جای عادت‌واره‌های پیشینی.

میدان‌های اجتماعی از تنوع و تکثر بسیاری برخوردارند، میدان دین، سیاست، هنر، اندیشه، ادبیات، دانشگاه، رسانه و... دهها میدان دیگر که ساختار نظام اجتماعی را ایجاد می‌نمایند. این میدان‌ها علیرغم تمایز و جدایی دارای تعاملات مستمری با یکدیگر هستند، در عین حال بازیگران این میدان‌ها هم بعضاً مشترکند. کسانی که در یک میدان حاضرند و دارای قدرت و سرمایه، ممکن است در میدان دیگری فاقد این موقعیت باشند یا بالعکس کسانی که در یک میدان صاحب قدرت و سرمایه (نمادین، فرهنگی، اجتماعی) هستند، ممکن است این قدرت را به سایر میدان‌ها نیز تسری داده و از قدرتی چندجانبه برخوردار باشند. یا اینکه ممکن است بهره‌مندی از قدرت نمادین آنها را در دیگر میدان‌ها نیز از نفوذ و قدرت بهره‌مند نماید (مثل فوتبالیستی که در میدان سیاست وارد می‌شود و نفوذ خود را گسترش می‌بخشد). بده‌بستان بین میدان‌ها به عواملی مثل بازیگران مشترک، گفتمان، دامنه سرمایه اجتماعی، نفوذ و قدرت بستگی دارد و کسانی که از قدرت و سرمایه بیشتری برخوردار باشند، می‌توانند این نفوذ را به سایر میدان‌ها تسری دهند. بنابراین میدان جایگاهی است که طی آن روابط و مناسبات شکل یافته، مورد بده‌بستان قرار می‌گیرد و اجزای جامعه را حول قدرت‌ها، سرمایه‌ها و عادت‌واره‌های به اشتراک نسبی و موقت می‌رساند. در واقع جامعه مجموعه‌ای از میدان‌های اجتماعی است که در آن تمامی فعل و انفعالات ارتباطی، گفتمانی و ساختاری، شکل یافته و در ساختی نسبی به انسجام می‌رسد. میدان‌های اجتماعی اعم از میدان هنر، اقتصاد، سبک زندگی، اندیشه، ورزش، آموزش، ادبیات و... کانون اصلی گفتمان‌سازی، تغییر، نقد، اصلاح و ترمیم، تعارض، همگرایی و واگرایی، قدرت، بازاندیشی،... هستند.

دین از جمله کانونی‌ترین میدان‌های اجتماعی است که کنشگران متعدد بر مبنای نوع روایت و قرائتی که از دین و گفتمان دینی دارند، در آن حضور می‌یابند و تلاش دارند الگوی معرفتی و یا قرائت ترجیحی خود از دین و باورهای دینی را به الگو و گفتمان مسلط تبدیل نمایند. در

این میدان که سطح تنش‌ها، تضادها، ستیزهای نمادین بین جریان‌ها، گفتمان‌ها، گروه‌ها و مرجعیت‌های متفاوت بسیار زیاد است، تمامی بازیگران در پی به حداکثر رسانیدن قدرت و نفوذ گفتمانی - معرفتی و جذب بیشترین سرمایه و بویژه قدرت نرم‌افزاری و مشروعیت نظری، اعتقادی هستند. بازیگران و کانون‌هایی که بیشترین قدرت را به دلیل پیوستگی با ارزش‌های اساسی کسب می‌کنند، عادت‌واره‌هایی را ارائه می‌دهند که نه تنها در این میدان، بلکه در دیگر میدان‌های اجتماعی نیز حضوری مسلط و برتر دارند. صاحبان قدرت در میدان دینی به دلیل اقتدار گفتمانی و جایگاه ارزش‌های دینی در برخی از جوامع و ادوار، به صاحبان قدرت در تمامی میدان‌های اجتماعی مبدل می‌شوند. بنابراین کسب استیلا و قدرت در میدان دین بویژه در اجتماعاتی که گفتمان دینی در نقش گفتمان مسلط است، منشاء توسعه و تسری قدرت در دیگر میدان‌های اجتماعی است. صاحبان این قدرت با افزودن سطح سرمایه‌های اجتماعی و تبدیل آن به سرمایه‌های نمادین دایره نفوذ خویش را گسترش می‌دهند. بالعکس بازیگران و جریان‌هایی که در نقش «دگرگفتمانی» و یا معرفتی هستند و روایت دیگری از دین ارائه می‌دهند نیز تلاش دارند با ورود به میدان دین، ستیز نمادین خود را با قرائت مسلط تا جایی استمرار دهند که یا بخشی از قدرت و سرمایه این میدان و یا کل آن را از طریق تضعیف موقعیت هژمونیک گفتمان مسلط به دست آورند. بازیگری انتقادی آنان نسبت به ساختار و گفتمان غالب، به دلایل متعدد بروز یافته و به چالشی مستمر تبدیل می‌گردد تا یکی به قدرت هژمونیک دست یابد. نوع مبارزه در این میدان، نرم‌افزاری و پیروزی در آن به عوامل متفاوتی همچون قدرت گفتمان‌سازی، توان جذب دال‌های شناور، توان بهره‌گیری از زبان‌های متفاوت در تولید فراورده‌های متکثر (و در قالب‌هایی همچون هنر، گفتمان، اندیشه، ادبیات)، قدرت و توان ارتباطی با جامعه و نسل‌های پویا، قدرت بازاندیشی، قدرت پاسخگویی به سؤالات، (ابهامات و مسائل معرفتی، هستی‌شناختی و انسان‌شناختی)، قدرت جذب نیروهای اجتماعی بویژه جریان‌ها و کانون‌های نخبگی، قدرت جریان‌سازی و تسری آن به دیگر میدان‌های اجتماعی، ... بستگی دارد. نوع مبارزه در این میدان گفتمانی به ویژه قدرت نمادین، ذخیره معرفتی و اقتدار نظری، توان مبارزه در میدان‌های لندیشگی در الگوسازی‌های متنوع و به ویژه جذب سرمایه‌های فرهنگی و اجتماعی در پیروزی یا شکست و از دست دادن قدرت در این میدان بسیار حیاتی است. جریان و یا نظام گفتمانی‌ای در این میدان توان مقابله و پیروزی دارد که علاوه بر ظرفیت‌های فوق در جذب ذائقه‌ها^۱ و هم در ذائقه‌سازی اجتماعی از توان بیشتری بهره‌مند باشد.

۱. Taste

امروزه در جامعه ایران بازیگران و جریان‌های متفاوتی در میدان دینی حضور دارند که حداقل در ۵ جریان یا ۵ نظام گفتمانی قابل گونه‌شناسی هستند:

۱- گفتمان‌ها و جریان سنتی که معرفت دینی را در قالب‌های حوزوی و نگرشی برآمده از معرفت تاریخی فقه، کلام، اخلاق، ... ارائه می‌دهد. این جریان که از ساختار غالب در حوزه‌های علمیه سرچشمه می‌گیرد و روحانیت حوزوی منادی آن است، تلاش می‌کند با اتکاء به ظرفیت‌های معرفتی، قدسی، آئینی و فقهی و با استعانت از شیوه‌های پیشین مثل آئین‌گرایی، تبلیغ، وعظ، خطابه، مناسک دینی، ... استیلائی پیشین خود در دین، معرفت دینی، اجتماع دین‌داران و... را تعمیق و تداوم بخشد.

۲- جریانی که با نگاه انتقادی نسبت به قرائت سنتی و حوزوی، ضمن نقد گفتمانی، معرفتی، روش‌شناختی جریان حوزوی، الگوها و قرائت‌های مذکور را مورد بازاندیشی قرار داده است. این جریان تلاش دارد با تلفیق‌گرایی نظری، استعانت از عقل نقاد و عقلانیت مدرن، استفاده از دانش نوین در عرصه‌های فلسفه، علوم انسانی، اخلاق، کلام، ادبیات سنتی و کهن، ... الگوهای دینی را در قالب گفتمانی نوین و با عنوان نواندیشی دینی یا روشنفکری دینی ارائه دهد.

۳- جریان‌هایی که دارای گرایش حداقلی به دین و آموزه‌های دینی بوده، آن را در ساحت فردی و رابطه انسان با خدا محدود ساخته‌اند. این جریان تلاش دارد ساحت دین را از ساحت‌های غیرفردی اعم از اجتماع، اخلاق، سیاست، اقتصاد، ... جدا ساخته و دین فردی شده و مبتنی بر اخلاق و اعتقاد فردی را ارائه دهد. این جریان با استعانت از علوم مدرن، اندیشه‌های سکولاری، خرد خودبنیاد و عقلانیت جدید در میدان دین حضور یافته و تداوم دهنده راه و سیره‌ای باشد که سکولاریسم در مغرب زمین طی کرده و کماکان الگوی رسمیت یافته‌ای است.

۴- جریان دیگری که در ایران در میدان دین بویژه در دهه اخیر حضور متمایز یافته است، خرده جریاناتی است که در قالب تفکرات فرقه‌ای و جنبش‌های نودینی یا شبه‌دینی پدیدار یافته است. این خرده جریانات تلاش دارند در حاشیه میدان دینی و یا حضور در میدان‌های دیگر همچون میدان‌های تفریح و فراغت، سبک زندگی، ... حضور یافته و الگویی از دین‌اندیشی را در قالب تمایلات فرقه‌ای ارائه دهد. پاس‌خگویی به نیازهای معنوی و معناشناختی، این جهانی و مبتنی بر معنویت سکولار، رهایی‌سازی نیروهای درونی و آزادسازی جریان‌های غریزی و... عاری از هرگونه پشتوانه دینی، از کانونی‌ترین تمایلات این جریان است.

۵- جریان الحادی و دین ناباورانه‌ای که اساس بنیان‌های دینی را مورد نقد و رد قرار داده و اصالت آن را با توجیحات علمی، فلسفی، علم تجربی و... مورد تشکیک و تردید یا رد و انکار قرار می‌دهد. این جریانات که در قالب‌های گفتمان‌های مدرن مثل مارکسیسم، پست مارکسیسم، سوسیالیسم، فمینیسم، لیبرال و پست مدرن و... فعالیت دارند، بنیان دین و انگیزش‌های دینی را هدف قرار می‌دهند تا با جایگزینی نگرش‌های ایدئولوژیک و یا پوچ‌گرایانه، نوعی انگاره‌سازی شبه مدرن را ارائه دهند.

آنچه اهمیت دارد این است که جریان سنتی - حوزوی، گرچه کماکان از نفوذ و قدرت هژمونیک در عرصه دینی برخوردار است، اما روندها بویژه در میدان‌های خاص مثل هنر، فلسفه، اندیشه، طبقات متوسط مدرن، جریانات نخبگی، بخشی از جریانات دانشگاهی، نسل‌های نوپدید بویژه در طبقات فرادست و... این نفوذ همچون گذشته هژمونیک نیست. جریان‌های ۴ گانه دیگر، علیرغم تمایزات گفتمانی در یک جهت دارای رویکرد مشترک هستند و آن تلاش برای نفوذ در میدان دینی و جذب سرمایه و قدرت و کاستن از توان و قدرت جریان حوزوی - سنتی.

جریان‌های ۴ گانه مذکور به شیوه‌های متفاوت این روند را تعقیب و درصدد بسط نفوذ خود در میدان دینی هستند. برخی از شیوه‌های این جریان‌ها در میدان دینی برای تضعیف جریان حوزوی - سنتی عبارتند از:

۱. نقد چندگانه تفکر، کارآمدی و اصالت جریان سنتی - حوزوی در قالب‌های متفاوت فلسفی، تاریخی، گفتمانی، کلامی، ... ، با رجوع به متون مقدس و تفسیر جدید از آن
۲. آئین‌سازی‌های جدید در قالب جلسات خانگی، جلسات اندیشگی، سخنرانی‌های شبه‌مذهبی، ارتباطات آنلاین در فضای مجازی و...
۳. تغییر آئین‌های سنتی و پیشینی و تبدیل آن به کانونی برای نقد و واسازی تفکرات و قرائت‌های سنتی از دین
۴. ایجاد ابهام و نقدهای پردامنه، طرح شبهات متنوع و گسترده درباره گفتمان سنتی در عرصه‌های معرفتی، فقهی، کلامی و... در قالب تئوری‌ها و نظریات جدید
۵. تقلیل‌گرایی و تحویل دین به اخلاق، معنویت و یا جداسازی دین از اخلاق و یا ارائه الگویی کاملاً سکولار و عرفی از دین و هنجارهای دینی (حجاب، پوشش، آزادی، ...)
۶. چندگانه کردن بنیان‌ها و منابع معرفتی و تأکید بر نسبییت معرفت دینی و تحویل‌پذیری معارف دینی با استعانت از علم تجربی، ادبیات، تئوری‌های جامعه‌شناختی، فلسفی، روانشناختی و پشتوانه‌سازی از ایده‌های اندیشمندان مغرب زمین و تلفیق آن با آموزه‌های دینی

۷. حضور فزاینده در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی و ارائه پرحجم فرآورده‌های شبه دینی و یا دینی در قالب‌های گوناگون هنر، اندیشه، اجتماعات آئینی مختلط، سبک زندگی، شعر، تفسیر، ...

۸. جذب و مفصل‌بندی گفتمانی دال‌های نوین که با نیازها و انگیزش‌ها و بعضاً ترجیحات نسل‌ها و یا طبقات و اقشار خاص اجتماعی انطباق دارد، با رویکردی عقلانی و عاری از اعتقاد و پایبندی به معیارها و هنجارهای اخلاق دینی

۹. تنوع‌بخشی به حوزه‌های معرفتی و معرفت دینی و گسترش آن به سایر میدان‌ها مثل میدان دانشگاه، سیاست، اندیشه، اخلاق، امنیت و

۱۰.

این در حالیست که جریان سنتی - حوزوی ضمن بهره‌مندی از ظرفیت‌های بی‌بدیل و منحصر به فرد در عرصه‌های دینی و تلاش پر دامنه برای دفاع از دین و آموزه‌های دینی، اما کماکان به روش‌های پیشین خود ادامه می‌دهد که حداقل ۵ نقص اساسی روش‌شناختی در آن برجستگی دارد:

۱. عدم نوآوری گفتمانی و نقص در شمولیت گفتمانی و پوششش به دال‌های موجود در جامعه و مقتضیات زمان (منظور آنچه در جامعه پژواک داشته و مورد پذیرش قرار می‌گیرد)

۲. عدم اهتمام برای حضور در سایر میدان‌های اجتماعی، نوسازی روش‌های ارتباطی، غنی‌سازی آئین‌ها و مناسک پیشین و حتی عقب‌نشینی از مزیت‌های نسبی خود (مثل مجالس مذهبی که نقش مداحان در حال گسترش است)

۳. کم‌توجهی برای بهره‌گیری از ظرفیت‌های ارتباطی و فضاهای نوپدید که در نتیجه گسترش فضای سایبر و کارکردهای آن حاصل آمده است

۴. محدود بودن دایره موضوعی و عدم پوششش به مسائل، موضوعات و پدیدارهای نو که بخش زیادی از ذهنیت عمومی را جذب و ساختار ذهنی جامعه را تحت تأثیر قرار می‌دهد

۵. استفاده از ادبیات و مفاهیم سنتی در مناظر و مواعظ و یا با زبان مغلق و غیرمأنوس برای نسل‌های جدید در فرآورده‌های علمی - تحلیلی

مجموع این نقائص، قدرت ارتباطی، اشتراک در مفاهیم ذهنی، دسترسی به دغدغه‌های مشترک، قدرت پاسخگویی و تأمین نیازهای معرفتی و تمایزات گفتمانی - معرفتی، جریان سنتی - حوزوی را تضعیف و فرایند دین‌ورزی نسل‌های جدید، اقشار تحصیلکرده جریان‌های نخبگی را با جابه‌جایی و بدیل‌سازی در مرجعیت‌های فکری - معرفتی و بویژه الگوسازی نو از معرفت دینی، مواجه ساخته است.

آنچه مانع تغییر در میدان‌های اجتماعی بویژه در میدان دینی شده است، ناهمگونی فزاینده بین بازیگران و جریان‌های دینی از نظر گفتمانی، اعتقادی و هنجاری از یک سو و تمایز بین ساحت دینی و دیگر ساحت‌های اجتماعی است که جریان سنتی - حوزوی در بسیاری از این میدان‌ها یا حضور ندارد و یا فاقد پشتوانه‌ای قوی برای پویایی و اثربخشی است.

۳-۱- گسست بین دین و فرهنگ

گرچه دین و فرهنگ دارای ابعاد و عرصه‌های مشترکی هستند و در بسیاری از جوامع مکمل یکدیگرند، اما دارای تمایزاتی هستند. تجزیه و بازترکیب این دو می‌تواند در فهم ما از پدیده‌های دینی تأثیرگذار باشد و ادراک کاملتری از خطوط اشتراک، افتراق و تمایز آن ارائه دهد. شاید در گذشته بخشی از واقعیت‌ها، روابط، الگوهای هنجاری، اسطوره‌ها و مرجعیت‌های فرهنگی از متن و بطن دین سرچشمه گرفته و به مرور به بخشی از واقعیت‌های فرهنگی تبدیل می‌شدند، اما در ادوار مدرن رشد الگوهای فرهنگی مدرن که بر نوعی شرک‌ورزی و تمایزات اساسی استوار است، فاصله فرهنگ و دین را افزایش داده است. رشد فرهنگ‌های جدید که می‌تواند در تعارض با دین و آموزه‌های دینی باشد، در صورت پذیرش اجتماعی و نهادینه شدن در روابط و مناسبات، جایگاه دین در عرصه اجتماعی بویژه در حوزه‌ها و قلمروهایی که معیار اساسی کنش‌ها و روابط را عقلانیت و هنجار خاص و نظامات اخلاقی گروهی و متمایز تعیین می‌کند، موجب عقب‌نشینی دین می‌گردد. «فرهنگ مشرکانه همواره مانعی بر سر راه گسترش ایمان محسوب می‌شود. این فرهنگ نمی‌تواند برای همیشه شرک‌آلود باقی بماند، ولی قادر است دنیوی شود و همواره این شبهه وجود دارد که فرهنگ مذکور می‌تواند با پنهان شدن در ورای نقاب بی‌طرفی دینی، ارزش‌های شرک‌آلود (مانند عدم رعایت عفت در پوشاک، موسیقی، ...) را منتقل کند» (روا، ۱۳۹۷: ۷۳).

رابطه دین و فرهنگ همیشه در بستری متوازن نیست، همگرایی و تضاد آن می‌تواند منشاء نوع خاصی از روابط بین آنها باشد که حداقل ۴ حلت را می‌توان از یکدیگر متمایز کرد: «فرهنگ‌زدایی، تبادل فرهنگی، فرهنگ‌آمیزی، فرهنگ‌گریزی» (همان: ۷۴). اگر دین در پی مبارزه با فرهنگ شرک‌آلود باشد در پی ریشه‌کن کردن و کنار گذاشتن آن هویت فرهنگیست. این در حالی است که اگر دین در پی سازگاری با فرهنگ جاری باشد به بده‌بستان و تعامل متقابل با آن روی می‌آورد. نهادینه‌سازی زبان و تکامل بخشی به میراث نوشتاری، الهام بخشی و توسعه هنر، اندیشه معرفتی، ارتقاء سطح دانش و آموزش، ... از جمله عرصه‌هایی است که دین در فرایند فرهنگ‌سازی مداخله می‌نماید. اما فرهنگ‌گریزی زمانی به وقوع می‌پیوندد که دین

فرهنگ را مغایر با زیرساخت‌ها و آموزه‌های دینی ارزیابی و آن را مخل و مانع تکوین و نهادینه شدن امر دینی و اعتقادی ارزیابی نماید. روند تحولات متأخر بویژه با تکوین فرایند مدرنیته، الگوهای فرهنگی تحت تأثیر فرهنگ مدرنیته به گونه‌ای ترویج شدند که مغایر با دین و ارزش‌های دینی، (حداقل از نظر کارکرد و الگوها) بوده است.

جامعه ایران نیز طی دهه‌های اخیر در معرض شیوع الگوهای فرهنگی‌ای قرار گرفته است که متأثر از فرهنگ مدرن است. این فرهنگ در ساخت‌دهی و تنظیم روابط در عرصه‌های متفاوت علمی، اجتماعی، سیاسی، ارتباطی و گفتمانی حضور رو به رشدی داشته است. بن‌مایه‌های متفاوت دین و باورهای اعتقادی و فرهنگ مدرن، روند تمایز بین آنها در عرصه‌های متفاوت را تسهیل کرده است. جدا شدن فرهنگ از دین، فرایند جدیدی است که بسیاری از کشورها آن را تجربه کرده‌اند. اما این فرایند در برخی از جوامع با انطباق‌یابی و هم‌نوایی عمومی همراه بوده و در برخی اجتماعات نیز حساسیت‌ها و مقاومت‌های عمومی را در قبال آن برانگیخته است. انقلاب اسلامی ایران در سال ۵۷ نمونه‌ای از واکنش جمعی به تمایز و جداافتادگی فرهنگ از دین بود که در عرصه‌های متفاوت خود را به نمایش می‌گذاشت. «زمانی دین پای خود را از قلمرو فرهنگ بیرون می‌کشد که هنجار دینی راه خود را از فرهنگ جدا کند. ناگهان فرهنگ از منظر دین به عنوان پدیده‌ای شرک‌آلود جلوه می‌کند، نه واقعیتی دنیوی یا سکولار، پدیده‌ای که دین همچون سلیه خویش آن را به همراه دارد» (همان: ۲۰۶). روند تحولات اجتماعی در جامعه ایران به مانند بسیاری از کشورهایی که در مسیر توسعه و نوسازی حرکت کرده‌اند، حاکی از افزایش فاصله بین فرهنگ و دین است. امروزه فرهنگ، شیوع گسترده‌ای در عرصه‌های متفاوت مثل روابط دو جانبه، ساخت‌دهی به عادت‌واره‌ها، الگوسازی‌های مستمر در عرصه‌های سبک زندگی، ارتباطی و هویتی، ارائه فراورده‌های نو در عرصه‌های هنر، اندیشه و الگوهای رفتاری دارد. همچنین تسخیر میدان‌ها و الگوسازی‌های نوین، پاسخگویی به نیازهای متفاوت، فرهنگ‌پذیری و شیوع فرهنگ وارداتی، مرجعیت‌یابی‌های جدید و اتصال به منابع فرهنگی جدید، نوسازی مستمر گفتمانی، جذب الگوهای جدید از دیگر نظامات فرهنگی و بهره‌گیری از علوم و فنون جدید موجب فریبهی بیشتر و بیشتر فرهنگ نوین شده است. ضعف پویایی روش‌شناختی دینی، احساس استغنائی دین‌ورزان، عدم توجه به تحولات و نیازهای جهان و جامعه جدید، کم‌توجهی به روندهای جدید در زندگی اجتماعی و ساخت ارتباطات، غفلت از گفتمان‌سازی و جذب دال‌های شناور و مفصل‌بندی آنان در قالب الگوهای گفتمانی از جانب مروجان دینی، عدم حضور مؤثر و کارآمد در میدان‌های اجتماعی و ایجاد ارتباط هوشمندانه با نسل‌های جدید، ارائه فراورده‌های

مناسب و قابل مصرف برای مردم بویژه در عرصه‌های غیردینی و همچنین چندگانگی الگوها، تعارضات درونی در تبیین و نگرش به پدیدارهای فرهنگی، هنری، علمی و گفتمانی و عدم بهره‌مندی مناسب از الگوی روش‌شناختی کارآمد برای ترویج و انتشار الگوهای دینی، توازن بین فرهنگ و دین به هم خورده است. این وضعیت به تناوب موجب غلبه و استیلای الگوهای فرهنگی در عرصه‌های متفاوتی شده است که به ساخت روابط اجتماعی سامان داده و در قالب الگوی هنجاری نهادینه می‌شود. نکته تأمل‌برانگیز اما تعارض‌گرایی الگوهای دینی با هنجارها و الگوهایی است که به مرور در عرصه‌های متفاوت جریان یافته و قالبی فرهنگی به خود می‌گیرد. ضعف و ناتوانی الگوهای دینی و یا عدم نوسازی آن برای پاسخگویی مناسب به نیازهای اجتماعی نوپدید و یا تلاش برای استفاده از هنجارها و ظرفیت‌های رسمی برای عقب راندن الگوهای فرهنگی متداول در عرصه‌های گوناگون، سطح تعارض بین دین و الگوهای فرهنگی را افزایش داده است. پافشاری متعمدانه دین‌باوران برای دفاع از الگوهای دینی، در کنار تلاش و هدفمندی بازیگران عرصه فرهنگ برای شیوع و نهادینه‌سازی الگوهای فرهنگی بدون توجه به زیرساخت‌ها و باورهای دینی، عرصه‌های متفاوت را به کارزاری برای مقاومت و تعارض تبدیل نموده است. در حالیکه جریان‌های فرهنگی و روندهای اجتماعی، الگوهای فرهنگی را در متن جامعه یا متن‌های متفاوت اجتماعی در قلب‌های متفاوت ترویج می‌نمایند، بازیگران دینی از ظرفیت‌های رسمی و حقوقی برای ممانعت از این روند استفاده می‌نمایند که این الگو گسست افزون‌تر فرهنگ و دین را برای اقشار و نسل‌های نو، نوگرا و تحصیل‌کرده، تسهیل می‌نماید. این تعارضات در عرصه‌هایی همچون سیاست، هنر، اندیشه، رسانه، حقوق، سبک زندگی، روابط اجتماعی، ورزش، بدن و ... نمود بیشتری دارد. گرچه برای بخش‌های وسیعی از جامعه ایران کماکان دین و فرهنگ دینی دچار گسستگی نگردیده و مکمل یکدیگر محسوب می‌شوند، اما نمی‌توان این واقعیت را نادیده گرفت که «بخش‌هایی از جامعه ایران، روند تمایز و گسست بین فرهنگ با هنجارهای سنتی دین شدت یافته و بعضاً در اقشاری خاص الگوهای فرهنگی‌ای ارجحیت یافته است که با چارچوب‌های دینی انطباق ندارد.

جدایی فرهنگ از دین می‌تواند آثار و کارکردهای متفاوتی داشته باشد. «زمانی که فرهنگ، دین را فراموش می‌کند فقط ارتوپراکسی^۱ به پایان نمی‌رسد و افق مشترک فرهنگ دینی شکل نمی‌گیرد، بلکه فرهنگ، ارزش‌ها و مراجعی جدید تعریف می‌کند که با آنچه نزد دین سراغ داشته، متناقض است» (همان: ۲۱۸). این جایگزینی‌ها می‌تواند ضمن اینکه روند گسست بین آنها را تعمیق نماید، آنها را به دو جریان فرهنگی مقابل و دو منبع معرفتی متعارض تبدیل نماید

^۱. Orthopraxy

که در مقابل هم صف‌بندی نمایند. آنچه تأمل‌برانگیز است و روند دین‌ورزی در جامعه ایران را تحت تأثیر قرار می‌دهد، رشد فزاینده عرصه‌هایی است که با فرهنگ و الگوهای جدید همراه است که عموماً خارج از ارزش‌ها و معیارهای دینی تعریف گردیده و بعضاً در تعارض با آن قرار دارند. تعمیق روند فرهنگ‌پذیری در جامعه ایران به دلایل و علل متفاوت، سرمایه‌گذاری گسترده برای تهاجم و حمله فرهنگی به عنوان الگو و شیوه‌ای از مبارزه با فرهنگ دینی، تلاش پردامنه برای استفاده از روش‌های نرم برای شیوع و جایگزینی فرهنگی (شبیخون فرهنگی) و بهره‌گیری از الگوهای مدرن مثل جریان‌سازی، دیپلماسی عمومی، تغییر مصرف رسانه‌ای، ترویج فرهنگ علمی و تساهل‌گرایانه در میدان‌های متفاوت اجتماعی در قالب الگوهای متفاوت، حضور پردامنه نهادهای جهانی و تحمیل فرهنگ این سازمان‌ها (فدراسیون‌ها و نهادهای بین‌المللی، ورزشی، هنری، حقوقی، صنعتی، علمی، بهداشتی، آموزشی، ...) که بی‌توجهی به آنان هزینه‌های متفاوتی را در پی دارد، ... روند افزایش فاصله بین دین و فرهنگ را تشدید و تعمیق کرده است. این وضعیت حتی در گروه‌ها، جریان‌ها و کانون‌های دینی نیز دیده می‌شود که روند گسست را تسهیل و خود نشانه‌ای از این گسست است. «نخستین نشانه‌های گسست دین و فرهنگ، نشانه‌ای درونی است که از داخل گروه دینی سربرمی‌آورد و به شکل انفعال، بی‌اهتمامی و یا انفصال پدیدار می‌گردد» (همان: ۲۳۷).

این وضعیت در حالی در ایران رقم می‌خورد که زمینه‌های مناسب در جامعه وجود دارد و اساساً جامعه ایران یک جامعه دین‌مدار و در قاطبه مردم باورهای دینی پارادایم غالب است. گسست‌های نظری و معرفتی در بین منادیان دینی، تداوم رویکرد و نگرش سنتی به دین، ضعف در ادراک ضرورت‌ها و مقتضیات دنیای جدید، اختلالات ارتباطی منادیان و مروجان دینی با بدنه اجتماعی، عدم فرهنگ نقد و بازاندیشی در الگوهای تبلیغ دینی، ماندن در گفتمان‌های پیشین و عدم آگاهی مناسب از روندهای تحولی و نوع شیوع فرهنگی، فرمالیسم و اتکاء به روش‌های رسمی به جای حرکت از متن اجتماعی، استظهار به پشتوانه‌های سیاسی به جای تواناسازی مبانی معرفتی و گفتمانی و غفلت از روش‌های فرهنگی و الگوهای مدرن و... ، از جمله عواملی هستند که مانع اثربخشی جریان‌های حوزوی و منادیان دین برای ترویج و بازنهادینه کردن الگوی دینی و تسهیل جایگزینی الگوهای فرهنگی و جذب و اثربخشی آنان در عرصه اجتماعی است. این وضعیت به مرور دین را در مقابل حرکت رو به جلوی فرهنگ و الگوهای کارآمد و نهادینه شده آن وادار به عقب‌نشینی می‌نماید. به تعبیر دیگر در عرصه‌های گوناگون معیارهایی عامل ساماندهی، روابط و الگوی کنش قرار می‌گیرند که برآمده از هنجارها و قواعدی است که سازمان‌های بین‌المللی و یا داخلی آن را تدوین کرده‌اند. در متن این معیارها

و قواعد، اصول و آئین‌های برآمده از قراردادهای تخصصی است و نه بر مبنای معیارهای اخلاقی و دینی. فی‌المثل در عرصه ورزشی، معیارها و قواعدی، ساماندهی کنش‌های ورزش را عهده‌دار است که فدراسیون‌های بین‌المللی، کمیته بین‌المللی المپیک و... آن را تدوین و در تمام جهان مبنای عمل و تعامل است. این وضعیت در عرصه‌هایی مثل سیاست، روابط بین‌الملل، هنر، علم، روابط تجاری، مناسبات اقتصادی، بازارهای بین‌المللی، عرصه‌های تکنولوژیک، آموزش، بهداشت، سلامت، تأمین اجتماعی، محیط زیست، حقوق بشر و... نیز عینیت دارد. در تمامی این عرصه‌ها الگوی کنش تنها و تنها فرهنگ خاص و تخصصی است که ضرورتاً با دین و باورهای دینی انطباق ندارد.

۴-۱- سکولاریزم فزاینده و آثار آن

تحولات زندگی اجتماعی و تاریخی با مقتضیات و ضرورت‌هایی همراه بوده است که آثار کارکردی آن تمامی شئون، روابط، نگرش‌ها و انگیزش‌ها را متأثر ساخته است. جامعه ایران نیز در متن این تغییرات قرار داشته و مداوماً در معرض تحولات گوناگونی بوده است که در عرصه‌های متفاوت قابل رصد هستند. تحولاتی که منشاء تغییر در نگرش‌ها و بینش‌ها، رفتارها و روابط می‌باشند. سکولار شدن یا عرفی شدن یکی از این فرایندهاست که با آثار و عواقب گوناگونی همراه بوده است.

سکولاریزاسیون و سکولاریزم از یکدیگر متمایزند، سکولاریزاسیون یک فرایند تاریخی در تحولات اجتماعی محسوب می‌شود و نه یک مکتب فکری. در حالیکه سکولاریسم نوعی مکتب فکری و یا ایدئولوژیک است که با شیوه‌های متفاوت درصدد تحقق و گسترش ارزش‌های سکولار در جامعه است. آنچه باید از نگاه جامعه‌شناختی مورد تأمل قرار گیرد، فرایند سکولاریزاسیون است که اجتماعات بشری آن را تجربه و مناسبات و روابط اجتماعی، سیاسی و... متأثر از آن دچار دگرگونی می‌شود. سکولاریزاسیون تاکنون به شیوه‌های متفاوتی تعریف شده است؛ پیتربرگر آن را «مستقل شدن فزاینده بخش‌های جامعه از استیلای معنا و نهادهای دینی تعریف می‌کند» (Berger, 1966: 74). این یک تعریف کلی است که نیازمند شاخص‌گذاری دقیق‌تری است که بطور روشن این مفهوم را بازنمایی و تعریف نماید. ویلسون این واژه را به نحو عینی‌تری تعریف می‌نماید: «کاربرد واژه سکولاریزاسیون این‌گونه موارد را شامل می‌شود: توقیف دارایی و وسایل کارگزاران دینی توسط قدرت‌های سیاسی، جایگزین شدن نظارت و کنترل سکولار به جای کنترل دینی در مورد بسیاری از فعالیت‌ها و کارکردهایی که در گذشته متعلق به دین بوده است، کاهش در نسبت وقت، انرژی و منابعی که مردم به

علائق فراتجربی اختصاص می‌دهند، زوال نهادهای دینی در خصوص رفتار انسان‌ها، جانشین شدن الزام‌هایی که با ملاک‌های دقیقاً علمی مطابق است به جای دستورات و احکام دینی، جایگزین شدن تدریجی یک جهت‌گیری ابزاری، عقلانی و تجربی به جای آگاهی صریحاً دینی، رها کردن تفسیر و تعبیر اسطوره‌ای، شاعرانه و هنری از انسان و جامعه و به نفع توصیف واقعیت و به همراه آن جدایی دقیق تمایلات ارزشی و احساسی از جهت‌گیری‌های شناختی و اثباتی» (Wilson, 1982: 147).

این تعریف با شاخص‌های متفاوتی که ارائه کرده است نگاه عینی‌تر و ملموسانه‌تری از سکولاریزاسیون ارائه می‌دهد که می‌تواند در درک واقعیت‌های این فرایند مؤثر باشد. بروس نیز سکولاریزاسیون را به گونه‌ای دیگر تعریف می‌نماید: «سکولار شدن (سکولاریزاسیون) وضعیتی اجتماعی است که با خصوصیات ذیل مشخص می‌شود: الف) کاهش اهمیت دین برای اداره نقش‌ها و نهادهای غیردینی نظیر آنچه مربوط به اقتصاد و سیاست است. ب) کاهش اعتبار اجتماعی نقش‌ها و نهادهای دینی و ج) کاهش میزان درگیر شدن مردم در اعمال دینی، در میزان بازنمایی ایده‌ها و عقاید دینی و در میزان تنظیم کردن سایر جنبه‌های زندگی با رویه‌ای که با ایده‌های دینی شکل گرفته است» (بروس، ۱۳۹۵: ۵۷). سکولار شدن با این تعاریف فرایندی است که دین میزان تعیین‌کنندگی خود را در تبیین پدیده‌ها، سامان‌دهی به مناسبات، انتخاب‌ها و روابط، در ایجاد نهادها و ساختارها و در ایفای نقش‌ها و کنش‌ها از دست داده و بدیل‌های دیگری جایگزین آن می‌شوند که ضرورتاً ارزش‌ها و ترجیحات دینی را در انتخاب ملحوظ قرار نمی‌دهند. عوامل گوناگونی زمینه‌ساز رشد سکولار شدن می‌شوند که این مقاله قصد پرداختن به آن را ندارد، اما این پدیده با خود آثار و کارکردهایی دارد که هم در مناسبات اجتماعی شاخص‌های آن قابل مشاهده است و هم در کنش‌های فردی و جمعی. با رشد سکولار شدن، ممکن است افراد، دین و باورهای دینی را حفظ کنند، اما مسلمات غیرشخصی که در ارتباطات و کنش‌های جمعی، خود را پدیدار می‌سازد را از دست می‌دهد.

توسعه، تفکیک‌پذیری اجتماعی، رشد عقلانیت سکولار، مقتضیات روابط مدرن، تکثر فرهنگی و اجتماعی، رشد علم و علم‌گرایی، خصوصی شدن زندگی، فردگرایی، نسبی‌گرایی و نسبی‌اندیشی، رشد فزاینده تکنولوژی و نفوذ و اثربخشی آن در زندگی اجتماعی، ضرورت‌های ناشی از بازاندیشی در نظامات حقوقی و... از جمله عواملی هستند که با فرایند سکولار شدن دارای تعامل دیالکتیکی هستند. از میان عواملی گوناگون، نقش توسعه که تمامی شئون زندگی اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌دهد، برجستگی خاصی دارد. لاکمن دربارهٔ محدود شدن نقش دین در فرایند توسعه اظهار می‌دارد: «این توسعه منجر به فروپاشی مراتب

یگانه معنا در جهان بینی می شود. بنابر ساختار نهادی پیچیده و قشر بندی اجتماعی جوامع صنعتی، جهان بینی های متفاوتی ظاهر می شوند... فرد در مقلیل فرهنگ و جهان مقدس، در صورت اشباع کنندگی امر هدایت و احساس خودمختاری، با احتمال بیشتری همچون یک خریدار عمل می کند. زمانی که دین به عنوان یک «امر خصوصی» تعریف شود، فرد ممکن است از مجموعه متنوع معانی «غایی»، آنچه را مناسب می بیند، برگزیند» (لاکمن، ۱۹۶۰: ۹۹-۹۵، به نقل از بروس ۱۳۹۵). آنچه در فرایند سکولار شدن اهمیت می یابد، آزاد شدن قدرت انتخاب افراد و گزینش بر مبنای الگوها، ترجیحات و اولویت های گوناگون است که به خودی خود ترجیحات دینی را از انتخاب های افراد حذف و معیارها و اولویت های دیگری را بر مبنای گفتمان مسلط جایگزین آن می نماید. بنابراین در فرایند توسعه و سکولار شدن جامعه، جایگاه دین به عنوان یک بنیان هدایت گر، تعیین کننده و تأثیرگذار در فرایند انتخاب ها به عنوان یک الگوی نهایی، تضعیف و یا کاملاً جایگزین می شود.

جامعه ایران علیرغم بنیان های اعتقادی و باورهای عمیق دینی و مجاهدت دین یاران برای حفاظت از مبانی دینی و معرفتی بطور مستمر در معرض روندهایی است که متأثر از فرایند سکولاریزاسیون است. این روندها را در عرصه ها و قلمروهای متفاوت سیاسی، فرهنگی، حقوقی، اقتصادی، ... می توان مورد مشاهده قرار داد. روندهای علمی - آموزشی از جمله روندهایی است که بویژه در حوزه آموزش عالی به دلیل ارائه تئوری ها، نظرات و دیدگاه های علمی، فلسفی، جامعه شناسی، روانشناسی و همچنین پارادایم های متکثر در تبیین پدیدارهای مختلف اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، بیش از عرصه های دیگر این وضعیت قابل مشاهده است. گرچه تلاش های انقلاب فرهنگی برای جایگزینی الگوهای بومی در تبیین و تشریح پدیدارها، آغازی برای مقابله با این روندها بود، اما سرشت و ماهیت علوم جدید که در تمامی رشته های علمی، حضوری بنیادین دارد، عملاً دستاوردهای انقلاب فرهنگی را با تضعیف و بعضاً انسداد مواجه ساخت. این در حالیست که بازیگران عرصه علمی نیز نه تمایل و نه دانش کافی برای جایگزینی الگوهای علم سکولار داشتند و تداوم بخش همان مشربی شدند که در گذشته جریان داشت و یا در دیگر نظام های آموزشی جاریست. رشد پر دامنه دانشگاه های کشور و حضور فزاینده جوانان در دانشگاه که آنها را در معرض علوم جدید قرار می داد، روند پذیرش بدیل های نظری در تبیین پدیدارهای اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را تسهیل نمود و منشاء تکثر معرفتی نسبت به این پدیدارها با توجه به تنوع نظام های نظری، گردید. این وضعیت بویژه در علوم انسانی نمود و هژمونی بیشتری داشت، چرا که فقر دانش نظری مبتنی بر فرهنگ بومی در این عرصه و انعکاس مستمر و بهره گیری از تئوری ها، دیدگاهها و مکاتب جامعه شناسی،

روانشناختی، سیاسی، زبان‌شناختی، ... در روند آموزشی (که تماماً از دستاوردهای علوم سکولار بودند)، این فرایند را با وسعت و دامنه بیشتری همراه ساخت. دانشجویان در حقیقت منادیان جدیدی شدند که در طی حداقل ۴ سال با این نوع علوم دست و پنجه نرم کرده و تئوری‌ها و معیارهای نظری علوم جدید را بنیانی برای توصیف و تبیین پدیده‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی آموختند و بعضاً به آن باور پیدا کردند. از نظر کارکردی حضور حجم عظیمی از دانش‌آموختگان دانشگاهی در عرصه اجتماعی (که نگاه نسبتاً مشترک و مدرنی را با خود حمل می‌کردند)، در عین قدرت اثربخشی آنان در ارائه مقالات علمی، حضور در نظامات آموزشی، ایفای نقش‌های کارشناسانه در سیستم‌های اداری و بویژه پذیرش نقش‌های خانوادگی به عنوان مربیان تربیتی فرزندان خود، فرایند گسترش و ترویج آموزه‌های سکولار، رشد و دامنه افزونتری یافت. در عین حال کنشگران علمی، حضوری فزاینده در عرصه‌های رسانه‌ای، هنری، فرهنگی، سیاست‌گذاری، فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی، سازماندهی اجتماعی و مشارکت‌های جمعی، مدیریت‌های عمومی و تخصصی و ایجاد ساختارهای نوینی یافتند که خود فرصت بی‌بدیلی برای ترویج و انعکاس الگوهای آموخته به عرصه عمومی بود. رشد تکنولوژی ارتباطات و تغییر مصرف رسانه‌ای کثیری از اعضای جامعه، تغییر در سبک زندگی جامعه (با توجه به الگوسازی نوین از زندگی که با مصرف‌گرایی، لوکس‌گرایی، تساهل در روابط و گزینش‌ها همراه بود)، رشد فعالیت‌های اقتصادی مبتنی بر سودمندگرایی و تأکید بر منافع فردی، رشد عقلانیت مدرن در روندهای اجرایی و مدیریت عمومی، برآمدن و رشد جریان‌های فرهنگی متنوع و متکثر (که نگاه سکولاری را در نحله‌ها و پارادایم‌های متفاوت ترویج و در قالب‌های هنر، اندیشه، گفتمان، سبک‌زندگی، و الگوهای رفتاری ارائه و بازنمایی می‌کنند)، بازاندیشی‌های نظری مستمر از جانب جریان‌های نخبگی در نقد روندها، سیاست‌ها و رویکردهای جاری و همچنین بدکارکردی‌های ناشی از عدم تحقق اهداف جمعی، تکثر و چندگانگی جریان‌های سیاسی و پذیرش الگوی سکولاریسم از جانب برخی از این جریانات به عنوان فرایندی از نوسازی و ساخت‌یابی مدرن جامعه و حرکت به سوی توسعه،... از دیگر عواملی بوده‌اند که طی چهار دهه گذشته فرایند سکولاریزاسیون را در ایران ترویج و گسترش داده‌اند. نسل جوان ایران در چنین بستری جامعه‌پذیر شده که در عرصه‌های آموزشی، الگوی غالب آموزه‌های علم سکولار، در عرصه‌های فرهنگی آنچه تولید و در قالب اندیشه، هنر، گفتمان و دیگر فرآورده‌های هنری ارائه می‌شود، الگوی غالب مبتنی بر تمایلات سکولاریست، در عرصه عمومی بخشی از آنچه که ارائه می‌شود مبتنی بر سبک زندگی مدرن و روابط و مناسبات مبتنی بر آن است. این شرایط و مقتضیات، این نسل را به سوی میدان‌هایی هدایت می‌کند که الگوی قالب مبتنی بر

معیارهایی است که بر نوعی هنجارهای عرفی استوار است و در فرایند تعاملات اجتماعی و یا الگوهای غالب در این میدانها «برساخته» می‌شود. تکثر و تکثیر این وضعیت در عرصه‌های گوناگون و همچنین الگوها و گفتمان‌های غلب در این عرصه‌ها، بطور ناخودآگاه نوعی دین حداقلی و فردی شده را علیرغم میل و یا گزینش فردی به اجزای جامعه القاء می‌نماید. آنچه در این فرایند الگوی غلب است و فرد برای حضور در آن چاره‌ای جز انطباق و هم‌نوایی ندارد، معیارهایی است که متأثر از ارزش‌ها و الگوهای حاکم بر این عرصه‌هاست. به تعبیر برگر این کثرت خود به خود سکولار شدن را در پی دارد: «زمانی که چند حقیقت وجود دارند که برای جلب توجه با یکدیگر رقابت می‌کنند، مردم نسبیّت‌گرا می‌شوند و کمتر حاضر هستند به جهان‌بینی کل‌گرا ملتزم شوند، کثرت، فی‌نفسه و لافسه تأثیر سکولار کننده دارد» (پیتر برگر، ۱۹۶۷، به نقل از فورشت، ۱۳۹۴: ۲۷۸).

آنچه در این فرایند تحت تأثیر قرار می‌گیرد، تنها اعیان اجتماعی همچون ساختارها، نهادها، کنش‌ها و مناسبات جمعی نیست، بلکه بیش از آن، این ذهنیت‌ها، نگرش‌ها و انگیزش‌هاست که دچار دگرگونی می‌گردد. این تغییرات خود را در قالب گفتمان‌های جدیدی نمایان می‌سازد که در ناخودآگاه فردی و جمعی جریان می‌یابد و کنش‌ها و روابط را متأثر می‌سازد. باز هم به تعبیر برگر، سکولاریزاسیون به دلیل نفوذ فزاینده و تبدیل شدن به یک گفتمان تأثیرگذار، مداوماً خود را تقویت و بازتولید می‌نماید. «سکولاریزاسیون خود تقویت کننده (Self-reinforcing) است، آن هم زمانی که سایبان مقدس کل‌گرا آغاز به از هم پاشیدن کرد و جهان‌بینی‌های در حال نزاع کنار هم وجود دارند. زمانی که چند پیامبر (منابع معرفتی متکثر) به طور هم‌زمان موعظه می‌کنند و هر یک ادعا می‌کنند که حقیقت را عرضه می‌کنند، در مورد صداقت همه آنها تردید روا داشته می‌شود» (همان: ۲۷۷).

چندگانه شدن منابع معرفتی و رشد فزاینده و نفوذ نظریات و گفتمان‌های جدید و جایگزین شدن آنها که در فرایندهای توسعه‌ای ایران تسهیل شده است، روند دین‌ورزی بخش‌هایی از جامعه جوان ایران را با تشکیک و تردیدهای متفاوتی مواجه ساخته و برای بخش‌هایی از آنها، دین و باورهای دینی به عرصه‌های فردی و شخصی شده محدود می‌شود.

۵-۱- علم‌گرایی فزاینده

علم‌گرایی فزاینده نوعی نگرش فلسفی است که معتقد است تمامی شناخت‌های بشر از روش تجربی حاصل می‌آید و آنچه ورای تجربه باشد علم نیست و به همین دلیل قابلیت پذیرش و اعتماد ندارد. این رویکرد که از عصر روشنفکری آغاز شد، با افرادی مثل ایمانوئل

کانت فیلسوف آلمانی که بسیاری از فیلسوفان و نحله‌های جامعه‌شناختی متأثر از وی هستند، تداوم و به نقطه اوج رسید. نویسندگانی که علم‌گرایی را معیار خود قرار می‌دهند با نوعی تقلیل‌گرایی فزاینده معتقدند تنها روش کسب معرفت، روش علم تجربی است: «این نویسندگان در معرفت‌شناسی خود بر این گمان هستند که روش علمی، تنها منبع قابل اعتماد برای معرفت است، فرضی که نقادان این دیدگاه‌ها از آن به «علم‌مداری»^۱ تعبیر می‌کنند» (باربور، ۱۳۹۲: ۲۰۱).

یکی از این علم‌گرایان به نام ژاک مونو درباره حقیقت هستی اینگونه اظهار می‌دارد: «انسان سرانجام می‌فهمد که در عظمت بی‌احساس جهان، تنهاست، جهانی که انسان صرفاً از راه تصادف از آن پدید آمده است» (ژاک مونو، ۱۹۷۰: ۱۸۰ به نقل از باربور: ۱۹۷) و با تقلیل‌گرایی تمام عیار هستی می‌گوید: «همه چیز به برهم کنش‌های مکانیکی ساده و روشن و تقلیل‌پذیر است. سلول، ماشین است، حیوان، ماشین است، انسان، ماشین است» (مونو به نقل از باربور: ۱۹۷).

این گونه از علم‌مداری که بنیان تمام ادراکات، معرفت‌ها، اندیشه و تعریف انسان از خود، هستی و جهان را به علم تجربی فرو می‌کاهد، بنیانی است که در اندیشه‌های کانت تجلی قابل توجهی دارد. دستیابی به معرفت یا معیارهای اصلی کانت برای علم بودن و علمی بودن عبارتند از: «۱- امکان صدور احکام تألیفی پیشین؛ ۲- وابستگی به تجربه؛ ۳- محدود بودن به عالم پدیدار؛ ۴- نفی شهود عقلی؛ ۵- تصدیق اعتبار مطلق شهود حسی؛ ۶- ناتوانی انسان در گذر از مرزهای عالم پدیدار؛ با وجود این نگرش، مابعدالطبیعه و نیز الهیات و اخلاق از لحاظ عقل نظری نمی‌توانند علم باشند، زیرا اینها به تجربه متکی نبوده، دارای مفاهیم عقل غیرتجربی و فراتر از عرصه تجربه هستند» (قربانی، ۱۳۸۷: ۲۵۵-۲۵۴).

این نگرش کانت در نگاه به علم، روی اندیشه‌های او در زمینه الهیات، اخلاق و امور مابعدالطبیعه نیز تأثیر گذاشته است به گونه‌ای که همه پنداشته‌ها و ادراکات را به ذهن فرو می‌کاهد و بر مبنای عقل تبیین می‌کند: «این قضیه که «خدا هست»، صرفاً یک اصل درون‌ذهنی اندیشه است... خدا محصول عقل ماست. خدا ایده‌آل یک جوهر است که خود ما برای خویشتن می‌آفرینیم عقل از خود مفهوم خدا را پدید می‌آورد» (شرف‌الدین خراسانی، ۱۳۷۶: ۳۵۶).

همین نگرش در اندیشه کانت در زمینه اخلاق قابل مشاهده است: «اخلاق تا آنجا که مبتنی بر مفهوم انسان به عنوان یک موجود آزاد است نه نیازی به معنای شیء دیگری دارد که حاکم

^۱. Scientism

بر او باشد و تکلیف خود را از آن دریافت کند و نه نیاز به انگیزه دیگری جز خود قانون عقل دارد که بخواهد آن را مراعات کند. پس انسان برای سامان دادن به کار خویش به هیچ وجه نیازمند دین نیست، بلکه قوه عقل عملی ناب برایش کافی است» (کانت، ۱۳۸۱: ۱۴۰).

این نوع نگاه به دین و باورهای دینی در بسیاری از دانشگاه‌ها، نظریات و دیدگاه‌های پس از کانت به اشکال و صور گوناگون بازنمایی و بازنشر شده است. علم‌محوری فزاینده از نظر کارکردی این ذهنیت را تقویت می‌نماید که یا انسان نیاز به فراتر از علم برای سامان‌دهی امور اجتماعی، اخلاقی و ارتباطی خود ندارد و یا اینکه امور فراتر از پدیدارهای اجتماعی، یا قابل دسترسی نیستند و یا قابل درک نمی‌باشند. به همین دلیل نمی‌توان آنها را گزاره‌هایی برای سامان‌دهی به زندگی اجتماعی و معیاری برای ادراک حقایق دانست. این اندیشه گرچه در فرایند زمان دچار تعدیل و نحله‌های فلسفی و نظری گوناگونی آن را مورد نقد قرار دادند، اما بسیاری از علوم در تبیین پدیدارهای فردی، جمعی، ذهنی، روانی، ... از همین الگو بهره می‌گیرند. امروزه در جامعه‌شناسی، دین به عنوان یک نهاد و یا سازه اجتماعی مورد بحث قرار می‌گیرد که واجد کارکردهایی است و ماندگاری آن به کارکردهای آن است نه امور معرفتی و زیرساخت‌های اعتقادی. در روانشناسی و علوم رفتاری، پدیدارهای روانی با ساختارهای ذهنی - روانی تبیین و تحلیل می‌شود، در علوم سیاسی، فلسفه، ... نیز قالب‌های مشابهی دارد. جداسازی بین علم و دین و برجسته‌سازی مغایرت‌های آن امروزه به طور مستقیم و غیرمستقیم در حوزه‌های آموزشی، معرفتی و دانشگاهی، تداوم دارد.

جوانان جامعه در حالی در معرض این نوع تحلیل‌ها و علوم نظری و تئوریک قرار می‌گیرند که نه دانش دینی چندانی دارند و نه دین‌ورزان برای اینکه از معرفت و باورهای دینی به درستی دفاع و از مرزهای اعتقادی و اندیشه‌ورزی دینی صیانت کنند، حضور پرثمری در عرصه‌های معرفتی، آموزشی و دانشگاهی دارند. اتکاء بیش از حد به سوابق و پیشینه علم دینی و از آن مهمتر بی‌اطلاعی بخشی از منادیان دینی از علوم و دانش نوین و تئوریه‌ها و نظریات جدید و حتی پدیدارهای نو که مداوماً بر دامنه و حیطه آن افزوده می‌گردد، نسل‌های جدید را در معرض الگوپذیری معرفتی جدیدی قرار داده است. نقش باورهای دینی مداوماً در مقابل روندهای علمی عقب‌نشینی و دچار ابهام، تردید و تشکیک افزونتر می‌گردد. نکته جالب توجه این است که به این تردیدها و ابهامات نه تنها پاسخ داده نمی‌شود، بلکه حتی برای جمع‌آوری و آگاهی از روندهای ذهنی و معرفتی و نوع تردیدآفرینی نیز اهتمام چندانی نمی‌شود. این جدای از نوع پاسخ‌هایی است که از طرف منادیان دینی عرضه می‌شود که عموماً نقلی، درون دینی و استدلال‌های عاری از اقناع است. ضعف در کسب دانش دینی و انتقال مفاهیم برون‌دینی

و فرادینی به عرصه و حیطة دین و نگاه یک‌جانبه به آن، فاصله بیشتر نسل‌های جدید از تحلیل‌ها و تبیین‌های دینی را در پی خواهد داشت. این وضعیت جدای از تغییراتی است که برای نسل جوان در فرایند مرجعیت‌یابی معرفتی ایجاد شده است. عموم جوانان تحصیل‌کرده ناخودآگاه در شاخه‌های علمی به سوی مرجعیت‌های علمی و نوینی پرتاب می‌شوند که پدیدارهای معرفتی، اجتماعی و ذهنی را در چارچوب علوم و نظریات جدید مورد بحث و تحلیل قرار می‌دهند. تلاش برای استقلال پدیدارهای علمی و انسانی از دین و باورهای دینی، روندی اعلام نشده است که در عرصه‌های بسیار تعیین‌یافته و آثار کارکردی آن نیز اجتناب‌ناپذیر است. در چنین فرایندی تحصیل‌کردگان و کسانی که سرمایه فرهنگی بیشتری در اختیار دارند، از پدیدارهای علمی، مسائل، موضوعات و روندهای آن تحلیلی ارائه می‌دهند که متکی به تئوریه‌ها، پنداشته‌ها و روش‌های علمی‌ای است که در علوم متفاوت جاریست. معیارهای علمی که از انسجام^۱، جامعیت^۲ و سودمندی^۳ برخوردارند و قدرت مجاب‌سازی عمیق‌تری نسبت به پدیدارهای معرفتی، روانی، اجتماعی و ارتباطی متناسب با شرایط زمان برخوردارند.

پارادایم‌های جدید مداوماً در حال ارائه و یا تکمیل رویکردهای خود در عرصه‌ها و موضوعات اجتماعی، روانشناختی، سیاسی، ... هستند. این پارادایم‌ها، داده‌های قدیمی را مورد بازاندیشی و تفسیر مجدد قرار می‌دهند و به شیوه‌های جدیدی به آن می‌نگرند. در عین حال این پارادایم‌ها مداوماً به داده‌های جدید رجوع و آن را جمع‌آوری و مورد تحلیل قرار می‌دهند تا هم برای پشتوانه‌سازی پارادایمی از آن بهره‌برداری نمایند و هم برای بازاندیشی و نوسازی آن. این الگوها تا جایی پایدارند که در مقابل «ابطال‌پذیری» مقاومت نمایند، اما به محض آنکه این قدرت را از دست بدهند مشروعیت و جایگاه پارادایمی خود را از دست می‌دهند. این روندیست که در علوم متعدد عینیت یافته است. گرچه پارادایم‌های دینی از مقاومت‌پذیری بیشتری در مقابل ابطال برخوردارند، اما کم‌توجهی و یا عدم پویایی مناسب علمی برای جمع‌آوری داده‌ها، نقد، بازاندیشی و تواناسازی ایده‌ها و بویژه عدم اهتمام برای تبدیل این ایده‌ها به الگوهای جدید منشاء فرسایش و تضعیف آنها خواهد بود. عدم پویایی در تجدیدنظر مفهومی و کم‌توجهی به ضرورت‌های زبان‌شناختی جدید، قدرت ارتباطی منادیان دینی با نسل‌های جدید را با اختلال و انسداد مواجه خواهد ساخت. بنابراین ممکن است منادیان دینی در عرصه‌های اندیشه دینی و در محیط‌های علمی حوزوی این پویایی را تجربه نمایند. آنچه در

۱. Coherence

۲. Comprehensiveness

۳. Fruitfulness

عرصه عمومی به ویژه در میدان‌های معرفتی، آموزشی، دانشگاهی و در ارتباط با نسل‌های جدید قابل مشاهده است، تأخر و ناکارآمدی روش‌شناختی، از صفات متمیزه وضعیت تبیین‌های دینی در اجتماعات اقشار و نسل‌های جدید است. شیوع و گسترش علم، تحصیلات دانشگاهی و علمی و قرار گرفتن نسل‌های جدید در معرض تبیین‌ها، تحلیل‌ها، تئوری‌ها و اندیشه‌های جدید علمی، فلسفی و معرفتی، نگاه و ساختار ذهنی آنان به پدیدارها را متأثر ساخته و به مرور این نوع انگیزش‌های علمی معیار ادراک و پنداشت و برداشت آنان از پدیدارها در عرصه‌های متفاوت خواهد شد. دین و باورهای دینی مداوماً در معرض باز نقد و بازاندیشی هستند و انعکاس و تسری تئوری‌های جدید به عرصه دینی، فهم و ادراک جدیدی از مفاهیم دینی را در پی خواهد داشت. دین‌ورزی نسل جدید بطور طبیعی متأثر از روند علم‌گرایی‌ای است که در عرصه‌های متعدد و نسبت به پدیدارهای گوناگون جریان یافته است. معیارهایی که به دلیل غیبت دین و تحلیل‌های دینی، بدیل‌های نوین این پدیدارها را مورد ادراک و تبیین قرار می‌دهند و هر یک از پارادایم‌ها از زاویه‌ای خاص، آن را بازاندیشی و مورد رد و ابطال و یا تکمیل و اصلاح نظری و تحلیلی قرار می‌دهند.

در زمانه جدید، گسترش حیطه علم و جریان‌های علمی و میل فزاینده بشر به استقبال به پدیدارها، نظریات و تئوری‌های علمی، عرصه‌های دینی را محدودتر و پدیدارها، موضوعات و مسائل متفاوتی از شمولیت دینی خارج شده و به تعبیری از معیارهای دین‌ورزی نسل‌های جدید «منها» می‌شوند. دایره این نوع منهائیات هم شتاب بسیاری یافته و هم موقعیت فزاینده‌ای پیدا کرده است که بسیاری از پدیدارها در غیبت دین، تئوری‌ها و نظریات دینی مورد ارزیابی، تحلیل نظری، عملی و یا تجربی و عقلانی قرار می‌گیرند.

نتیجه‌گیری:

مجموع اطلاعات، شواهد، نتایج پژوهش‌های انجام شده و همچنین مطالعه روندهای اجتماعی و کنش‌های جاری در عرصه‌های دینی و غیردینی گویای این واقعیت است که روند دین‌ورزی در جامعه ایران با تمایزات و تغییراتی مواجه شده است. در این روند در عین حال که تفکیک‌پذیری دینی روند فزاینده یافته است نوعی تکثرگرایی معرفتی در توازی آن پدیدار شده است که ساحت دین را تحت تأثیر قرار داده است. رشد خلاءهای معرفتی و عدم پاسخگویی به هنگام به شبهات، سؤالات گسترده، نقدهای معناشناختی‌ای که از جانب جریان‌های متفاوت متوجه ساحت دین گردیده، در کنار میل فزاینده جریان‌های فرهنگی برای پاسخگویی به سؤالات معرفت‌شناختی و معناشناختی در قالب تئوری‌ها و نظامات گفتمانی و

ایدئولوژیک گوناگون، میدان دینی را به کانونی از التهابات، تناقضات و تغییرات مواجه ساخته است. فرهنگ در توازی دین در حال تغییر است و به میزانی که ساحت فرهنگ گسترش افزونتری می‌یابد، چالش‌هایی در میدان‌های دینی پدیدار می‌گردد که منشاء تغییرات نوینی در الگوهای دین‌ورزی است. فرهنگ و میدان‌های فرهنگی در عرصه‌های گوناگون با نمادها و معیارهای هنجاری جدید همراه شده است که به جای توجه به معیارهای دینی، ابعاد اجتماعی، قراردادی و تخصصی در آن برجستگی می‌یابد. رشد سکولاریزم در میدان‌های متفاوت در کنار علم‌گرایی و رشد الگوها و هنجارهای علمی در میدان‌های متفاوت، ساحت حضور و اثربخشی دین را محدود و حتی با امتناع مواجه می‌سازد. انسان دینی به طور ناخودآگاه در فرایندی وارد می‌گردد که معیارهای چندگانه تخصصی، علمی، نظری و فرهنگی در توازی یکدیگر در حال رشد و تکامل هستند و عرصه برای بازیابی الگوهای دینی مجال چندانی برای بازنمایی خود نمی‌یابد. این فرایندها که بویژه در دو دهه اخیر روندی شتابناک یافته است، چالش‌ها، روندها، تغییرات و تحولات جدیدی را در روند دین‌ورزی پدید آورده است که در چشم‌انداز آینده تشدید خواهد شد.

منابع

- اسکات، جان (۱۳۹۸)، *مفهوم‌پردازی جهان اجتماعی؛ اصول تحلیل جامعه‌شناختی*، ترجمه روح‌ا... قاسمی، نشر احسان.
- باربور، ایان (۱۳۹۲)، *دین و علم*، ترجمه پیروز فطورچی، پژوهشکده فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- بروس، استیو (۱۳۹۵)، *مدل سکولار شدن غرب*، ترجمه مسعود سعیدی، انتشارات گام نو، چاپ دوم.
- دانیل آرویو لژه، ژان پل ویلم، پی‌یر، برشون (۱۳۹۵)، *دین در جوامع مدرن؛ مقالاتی در جامعه‌شناسی دین*، ترجمه علیرضا خدای، نشر نی.
- روا، اولیه (۱۳۹۷)، *جهل مقدس، زمان دین بدون فرهنگ*، ترجمه عبدالله ناصری و سمیه سادات طباطبایی، انتشارات مروارید، چاپ دوم.
- شرف‌الدین خراسانی، محمد (۱۳۷۶)، *از برونه تا کانت*، انتشارات علمی و فرهنگی.
- فورشت، اینگر و ریستاد، پل (۱۳۹۴)، *درآمدی بر جامعه‌شناسی دین؛ چشم‌اندازهای کلاسیک*، ترجمه مجید جعفریان، انتشارات دانشگاه ادیان و مذاهب.
- قربانی، قدرت‌ا... (۱۳۸۷)، *علم‌گرایی انسان‌محور کانت و تأثیر آن بر نظریه اخلاقی و دینی او*، نشریه معرفت فلسفی، شماره سوم، بهار، ص ۲۷۴-۲۴۵.
- کانت، ایمانوئل (۱۳۸۱)، *دین در محدوده عقل محض*، ترجمه منوچهر صانعی دره‌بیدی، نشر نقش و نگار.

گرانفل، مایک (۱۳۹۳)، *مفاهیم کلیدی پیربورديو*، ترجمه محمد مهدی لیبی، نشر نقد افکار، تهران: چاپ دوم.

مطهری، مرتضی (۱۳۹۵)، *مجموعه آثار*، قم: انتشارات صدرا، جلد ۲۲.

Berger, P & Luckmann (1966), *The Social Construction Of Reality*, Penguin Book.

Bourdieu, P (1998b), *On the Television and Journalism*. Landon Pluto.

Wilson, Brayn (1982), *Religion in Sociological Perspective*, Oxford: Oxford University Press.

Berger, Peter.L (1967), *Element of Sociological Theory Of Relegation*, Garden City, Ny: Doubleday.

Greenspan, S.I and Shanker, Stuart (2004), *The First Idea: How Symbols, Language, and Intelligence Evolved From Our Primate Ancestors To Modern Humans*, Cambridge: Da Capo Press.

Parsons, Talcot (1951), *The Social System*, Votledge.

Monod, Jacques (1970), *Chang and Necessity*, Newyork: Vintage Books.